گفتگو؛خانواده ايراني ارزش هاي خود را بازتوليد مي کند

گفتگو با دکتر وحيد شالچي در موضوع تحولات خانواده

دکتر وحيد شالچي، دکتراي رشته جامعه‌شناسي نظري- فرهنگي است و هم‌اکنون در دانشگاه علامه طباطبايي تدريس مي‌کند. حوزه مطالعاتي او در زمينه‌هاي جامعه‌شناسي فرهنگي، مطالعات فرهنگي ايران، تغييرات فرهنگي، جامعه‌شناسي سينما و مطالعات جنسيتي، فرهنگ‌هاي جوانان و مصرف‌گرايي است.

مورد تفاهم است که خانواده ايراني به شدت در معرض تغيير و تحول است. اگر چه مي‌توان گفت که اين تغيير و تحول به نوعي همراه با بازتوليد و بازآفريني است و اين‌گونه نيست که جهت تغيير، خطي باشد و بتوان تغيير و تحول خانواده ايراني را با خانواده‌هاي غربي مقايسه کرد. ولي به هر جهت اصل تغيير مورد توافق است. نگاه شما به اين تغيير چيست؟ آيا اين تغيير را تأييد مي‌کنيد؟ اگر تأييد مي‌کنيد اين مسئله چه ويژگي‌هايي دارد و اگر تأييد نمي‌کنيد تفاوت نگاه شما با نگاه کساني که معتقدند تغييرات جدي است چيست؟

به نظر مي‌رسد در وجوه مختلف تغييرات اشاره شده را مي‌توان دنبال کرد. يعني در محوري‌ترين عناصر خانواده؛ اين تغيير در حال رخ دادن است. مثبت يا منفي ارزيابي کردن تغييرات بحث ديگريست اما در تعريف نقش‌ها و وظايف خانواده اين تغيير در حال رخ دادن است و در بسياري موارد ديگر هم ديده مي­شود که بار خانواده در ايران کماکان در حال افزايش است و اين مشکل‌زاست. اين چند مسئله را کنار هم مي‌توان دنبال کرد. هنجارها و روابط در خانواده تغيير کرده است. اين تغييرات هم در روابط درون خانواده و هم در روابط بين خانواده و بستگان ديده مي­شود و گستردگي تغييرات را بهتر مي‌توان ديد. هنوز هم مي‌توان خانواده ايراني را به عنوان وجه مميزه فرهنگ ايراني از فرهنگ‌هاي ديگر مورد توجه قرار داد اما شدت تغييرات قابل توجه است و بين اين شدت تغييرات و تغييراتي که در جاهاي مختلف دنيا اتفاق افتاده همنوايي وجود دارد.

آيا منظور شما از تغييرات، هم­ن.ايي در تغييرات با گفتمان جهاني و مدرنيته است يا بحث ديگري مدنظر است؟

شايد حدي از آن به زمينه مشترکي برمي‌گردد که در آن به سر مي‌بريم. هرچند تجربه‌ها در جهان براي خانواده‌ها وجوه افتراقي دارد. مثلاً‌ وجوه افتراق خانواده‌هايي که از نظر سطح اقتصادي بالاتر هستند و يا خانواده‌هايي که از نظر اقتصادي پايين‌تر هستند و يا وجوه افتراق خانواده‌هايي که در حوزه‌هاي تمدتي مختلف به سر مي­برند متفاوت باشد، اما عرصه تشابهات هم در حال افزايش است. هر نامي که بر آن بگذاريم، مبين اين است که علل زيربنايي در حال تغيير است و ‌بايد در خود خانواده هم اين تغييرات ديده شود. مثلاً نرخ طلاق در همه جا در حال افزايش است و تغيير نقش‌ها در همه جوامع به سمتي است که نقش‌هاي جنسيتي را به هم نزديک مي­کند و به اين سمت حرکت مي­شود که نقش برجسته‌تري به زن در قياس با سابق بدهد. اين به معناي يکسان‌سازي نيست اما تغيير را مي‌توان ديد. مي‌توان از آن خرسند بود يا نبود اما زن­ها در همه جاي دنيا در تعريف و بازتعريفي که از نقش خود در خانواده دارند، خواهان نقش بيشتري در تصميم‌گيري هستند.

يعني هم‌نوايي و تغيير نقش زنان در مقايسه با نقش مردان،‌ تطبيق مي‌شود؟

بله و البته زنان و مردان در حال روبه‌رو شدن با چالش‌هاي همانندتر در حوزه‌هاي مختلف هستند. مثلاً‌ انتقال فرهنگ به نسل‌هاي بعد سخت‌تر از قبل مي‌شود، البته فرهنگ منتقل مي‌شود و بازتوليد صورت مي‌گيرد اما براي همه اين فرهنگ‌ها کار سخت‌تري است که بتوانند فرهنگ گذشته سرزمين خود را به نسل بعد منتقل کنند. زيرا يکي از عملکردهاي بنيادي خانواده انتقال فرهنگ است. اين‌ها با دشواري‌هاي بيشتري صورت مي‌گيرد. اين همنوايي گاه در چالش‌هاست يعني خانواده‌ها در همه جاي دنيا با چالش‌هاي همساني در حال دست و پنجه نرم کردن هستند. حتي در بارزترين نگاه‌ها به خانواده،‌ بالاخره تداوم خانواده واجد اهميت است. اين تداوم روز به روز دشوارتر مي‌شود. تأمين خرسندي نيز دشوارتر مي‌شود. اينکه براي مدت طولاني خرسندي براي هر دو طرف فراهم بشود،‌ سخت‌تر مي‌شود. يا مسئله اعتماد دشوارتر شده است.

براساس سرفصل‌هايي که مي‌توان گفت، به خود تغييرات برگرديم‌. مثلاً در بحث تعريف نقش‌ها گفتيد که نقش‌ها درحال نزديک شدن به هم هستند و ما شاهد يکساني نقش‌ها در خانواده هستيم، تغييراتي در وظايف خانواده به‌وجود آمده است. مثلاً‌ بخشي از نهادها، وظايف خانواده را به عهده گرفته‌اند که به نظر مي‌رسد خانواده در مجموع، بارش سبک‌تر شده است. آيا در بحث وظايف معتقديد که وظايف و تعهدات خانواده در سطح جهاني،‌ نسبت به افراد کاهش يا افزايش يافته است؟

در روند جهاني دشوار است که بتوان اين داوري را انجام داد، اما اگر در داخل اين روند را يک روند درازمدت در نظر بگيريم، (داوري‌کوتاه‌مدت دشوارتر است) مي‌توان فهميد که بار مسئوليت خانواده سنگين‌تر شده است.

مثلاً مسئله آموزش فرزندان در خانواده،‌ بار سنگين‌تري را در مقايسه با 20 يا 30 سال پيش بر دوش خانواده‌ها گذاشته است. خود همين افزايش مسئوليت‌ها، آيا تحت تأثير وقايع سياسي، مسائل فرهنگي يا تحت‌تأثير مسائل جهاني است؟

من نقش سياست را کمتر از سه‌تاي ديگر مي‌بينم؛ اگر چه سياست هم مؤثر است. وضعيتي که ما در خانواده ايراني با آن روبه‌رو هستيم،‌ هم با گذشته ايران متفاوت است و هم با کشورهاي ديگر. جامعه پيشين نياز به تحصيلات تخصصي طولاني‌مدت نداشت بنابراين اين بار، بر دوش خانواده‌ها نبود. اما در جامعه جديد، نياز به تحصيلات و تخصص‌هاي پيچيده، به دوره آموزش طولاني نيازمند است. بنابراين دوره جواني طولاني مي‌شود و بار طولاني شدن مدت جواني در کشورهايي که در راه صنعتي‌شدن گام مي­گذارند، بر دوش خانواده نهاده شده است. يعني در طبقات بالا اين بار را خود فرد به عهده مي‌گرفت و براي مثال نهادهاي عمومي هزينه‌هاي سفر يک جوان دانشجو را تأمين مي‌کردند. اتفاقي افتاده و ترکيب خاصي شکل گرفته است که امتيازها منتفي ولي محدوديت‌ها همچنان موجود است و خانواده ايراني يک بار اين‌گونه دارد و ضعف راهبردي آموزش و پرورش ما و تا حدودي آموزش‌عالي، اين بار را زياد کرده است.

در اين گفتگو بيشتر بر مسائل فرهنگي تأکيد شد، يعني مي‌خواهيم بحث کنيم که ويژگي‌هاي فرهنگي خانواده‌ها چه تغييراتي کرده است يعني هم تغيير در ساحت‌هاي فرهنگي خانواده به عنوان معلول و هم تاثير عوامل فرهنگي بر تغييرات و تحولات در خانواده. اگر بخواهيم راجع به تغيير در ساحت‌هاي فرهنگي خانواده صحبت کنيم، مثل تغيير سبک زندگي که لزوماً فرهنگي نيست اما بعد فرهنگي آن بر وجوه ديگر آن غلبه دارد و اگر از اين منظر خانواده را بررسي کنيم، ديده مي­شود خانواده ايراني در اين زمينه تغييرات ويژه­اي داشته است. به نظر شما آيا مي‌توان از اين منظر خانواده ايراني را توصيف کرد و تغييرات آن را برجسته کرد؟

ابتدا راجع به قسمت اول، به لحاظ منطقي مي‌توان گفت که تغييرات فرهنگي خانواده را مي­توان ديد اما اتفاقاتي در بعضي حوزه‌ها رخ داده که باعث مي­شود تأثير عوامل عيني ديده نشود و اتفاقاً بسياري از تغييرات در خانواده ايراني را بايد در آنجا دنبال کرد. يکي از آنها تأثيري است که ساخت اقتصادي بر جاي مي‌گذارد. يعني ما به موضوع تأثير سازوکار اقتصادي و به برساخته شدن خانواده بي‌نظر هستيم. چرا ما وجوه عيني را حذف مي‌کنيم؟ زيرا مکرر اتفاق مي‌افتد که آن وجوه حذف و بحث به موضوعات فرهنگي محدود مي‌شود.

از همين منظر شما، ورود مي‌کنيم و مي‌گوييم براي ما هم تغييرات فرهنگي،‌ مدخل بررسي موضوع خانواده است. معمولاً جامعه ما به يک‌سري مسائل حساس‌تر است و آن مسائل زودتر ديده مي‌شوند. شايد اين ديده شدن‌ها به اين دليل باشد که نمادين هستند مثل پوشش،‌ حجاب يا مثل دکوراسيون منزل که زودتر ديده مي‌شوند. وقتي تغييرات در خانواده را مي‌بينيم بيشتر، اين‌ موارد ديده مي‌شوند. حتي براي متخصصين علوم اجتماعي نيز توجه به مقوله‌هاي اجتماعي از مقوله‌هاي نمادين‌تر و ذهني‌تر شروع مي‌شود تا مصاديق عيني و خارجي آن.

عوامل عيني که بر تحولات و تغييرات خانوادگي در حوزه فرهنگ، تأثير مي‌گذارد را شفاف‌تر بيان کنيد و نشان دهيد که اين در کدام مقوله­ها تأثير مي‌گذارد يعني وقتي گفته مي‌شود مسائل عيني مثل اقتصاد،‌ ساختارهاي آموزش عالي و يا حتي قوانين سربازي بر خانواده تأثير مي‌گذارند به چه معناست؟

اگر ما به صورت‌بندي اجتماعي نگاه کنيم مي‌توانيم فهم درست‌تري از تعامل اين عوامل داشته باشيم. اين حوزه‌ها در يک تعامل ديالکتيک به سر مي‌برند اگر اين تعامل‌ها ديده نشود،‌ به مشکل برمي‌خوريم. مثلاً يک جامعه وجود دارد که به تخصص‌هاي جديد نياز ندارد و يا دوره‌اي به عنوان دوره جواني وجود ندارد و مي‌توان مستقيم بعد از دوره کودکي وارد دوره کار شد. در اين جامعه رسانه وجود ندارد. ميزان تحرکاتي که فرد با آنها روبه‌رو مي‌شود متفاوت است. طول فاصله بين بلوغ جسماني و ورود به حوزه کار و تأمين معاش متناسب با هم است. ميزان توليدات مادي جامعه اقتضاء مي‌کند که آن جامعه، جامعه‌اي قانع باشد و فرد نمي‌خواهد ابتداي زندگي‌اش را با خودرو و خانه مستقل آغاز کند. تکثر جريانات فرهنگي اتفاق نيفتاده زيرا تکثر جريانات اقتصادي هم، اتفاق نيفتاده است. بنابراين فرد در يک جهان و منظومه فرهنگي واحد سير مي‌کند هم تکليفش را با خودش مي‌داند و هم تکليفش را با محيطش مي‌داند. در مقابل، اينها را با اکنوني که فرد در آن به سر مي‌برد قرار دهيد. اکنون براي طبقه مختلف جامعه ايراني و مناطق مختلف فرق مي‌کند و من معتقدم که در اين ده پانزده ساله اخير بيشتر شده است زيرا مواجهه بخش‌هاي مختلف جامعه ايراني با اين اتفاقات بيشتر شده است. بنابراين مثلاً‌ در مناطق روستايي ايران خيلي بيشتر از سي سال پيش با اين مسائل روبه‌رو هستند.

وقتي از ديالکتيک بين ساحت‌هاي عام اجتماعي مثل اقتصاد و سياست و فرهنگ صحبت مي­کنيم، ديده مي­شود که تغيير در عينيت‌‌ها در جامعه ما روند روبه‌رشدي داشته است و تغييرات در وجوه فرهنگي جهش‌دار جلو رفته است و شايد با اين وجوه عيني سازگاري نداشته باشد و اگر هم دارد احتياج به تحليل دارد. فرض کنيد که مواجهه‌اي که با اکنون داريم، براي من اين مسئله اکنون که اکنون يعني کي؟ بسيار مهم است. مثلاً ايران از زمان کودتاي 28 مرداد سال 32 هوشمندانه به سمت مدرنيته حرکت کرده است. وجوه صنعتي شدن و وارد کردن کارخانه‌ها و .. اينکه ما با يک سرعت قابل قبولي به اين سمت برويم که مي‌خواهيم تکنولوژي را وارد کنيم، اکنون تفاهمي بين حاکميت و مردم و صادرکنندگان صنعت و تکنولوژي وجود دارد. امريکا آماده است و انگلستان و حتي روسيه هم آماده‌اند که اين تکنولوژي را به ما بدهند. اما روند تغييرات فرهنگي در خانواده را مثل چهار پنج سال اخير نمي‌بينيم، من احساس مي‌کنم بسياري از هنجارهاي امسال خانواده‌هاي ايراني را به طور محسوس سال آينده مشاهده نخواهيم کرد. آيا اين حرف را مي‌توان در مورد دهه شصت، يا پنجاه بزنيم. آيا شما با اين ادعا مخالفيد که واقعاً تغييرات فرهنگي سرعتش با تغيير در عينيت‌هاي اجتماعي هماهنگ نيست؟

ما از يک صورت‌بندي اجتماعي هماهنگ‌تر وارد يک صورت‌بندي اجتماعي ناهماهنگ شده‌ايم و اين يک مسئله است. شتاب اين قضايا با هم تغيير نمي‌کنند بلکه ممکن است با فاصله يک سري تغييرات را در بيست سال پيش به لحاظ عيني پيش بيايد اما تغيير در وضعيت ذهني همان موضوع پنج سال بعد خود را نشان دهد. مي‌توان اين حدس را زد که البته نياز به تعميق‌هاي تجربي دارد که شتاب تحولات فرهنگي در ايران در حال افزايش است و هماهنگي فرهنگي هم در درون خود فرهنگ کمتر مي‌شود و هم هماهنگي بين اجزاي صورت‌بندي اجتماعي ايران کمتر مي‌شود.

حال فرض کنيم که بايد يک کار ميداني انجام دهيم. من هم با ايده شما موافقم که نمي‌توان به صرف ادعا گفت که روند تغييرات فرهنگي شتاب بيشتري نسبت به عينيت‌ها دارد. مقياسي هم نمي‌توان ديد. دو مفهوم کيفي است که قابل مقايسه نيستند. اما مسئله اينجاست که الان عينيت‌هاي نظام صنعتي کشور ما زياد پيشرفته نيست. اما مي‌توانيم ادعا کنيم که در بسياري از وجوه فرهنگي،‌ به بسياري از کشورهاي مدرن دنيا نزديک مي‌شويم و اين يکي از ويژگي‌هاي کشورهاي جهان سوم و از جمله ايران است. يعني يک فاصله­اي بين تحولات عيني و تحولات ذهني و ساختاري آنها وجود دارد. آيا اين فاصله را شما قبول داريد؟

دو عامل در اين زمينه مؤثر است. يک عامل اين است که فرهنگ مي‌تواند فراتر از بسياري محدوديت‌ها حرکت کند که در وضعيت عيني اين شرايط به اين راحتي صورت نمي‌گيرد. به نظر مي‌رسد جهت فرهنگي در جهان به حرکت درآمده‌اند و با يکديگر گره مي‌خورند و برخورد پيدا مي‌کند. ديگر نمي‌توان در محدوده صورت‌بندي اجتماعي خود نگاه کنيم وقتي که فعاليت‌هاي برون‌مرزي هم گسترده است. در عرصه عيني،‌ توان توليدي ما به دليل نفت، با توان مصرف ما متفاوت شده است. بخشي از آن را به لحاظ عيني مي‌توان در اينجا جستجو کرد. يعني ما در شرايط عيني توان محدودتري داريم اما به دليل وجود نفت و گاز و صادرات اين محصولات،‌ قدرت خريدمان بيشتر از قدرت توليدمان است. اين مسئله‌اي که نفت ايجاد مي‌کند به لحاظ فرهنگي هم پيامدهاي خود را دارد.

پس شما قبول داريد به لحاظ عادي در صورت‌بندي اولي، ممکن است در حد امکان،‌ گفته شود که تحولات فرهنگي ما متناسب با تحولات عيني و صنعتي و اقتصادي ما نباشد زيرا بازيگران ديگري وجود دارند. زيرا پول نفت به ما اجازه مي‌دهد که مصرف کنيم. رسانه‌ها هنجارها و ارزش‌ها را تغيير مي‌دهد. بحثي که داريم اين است که خانواده ايراني، چگونه خود را بازتوليد و چگونه خود را حفظ مي‌کند. براي اينکه بتوانم منظور خود را ارائه کنم،‌ مثالي مي‌زنم: کاستلز مي‌گويد اينکه گفته مي‌شود بساط خانواده در دنيا برچيده مي‌شود، يک توهم است و در اصل مصاديق خانواده در حال تغيير است. آيا معتقديد خانواده ايراني،‌ در معرض فروپاشي و‌ تضعيف است يا ضمن اينکه در معرض تغيير است، در معرض بازتوليد هم هست؟

خانواده ايراني به لحاظ تاريخي، همواره با تأمين سختي معيشت همراه بوده اما در دوره معاصر به سختي ديگري نيز مبتلاست و آن سختي بازتوليد فرهنگي است. اما مسئله اين است که سختي يک مفهوم کيفي است. اگر کيفي نگاه کنيم بايد بگوييم، سختي به همان شکل است اما اگر کمي نگاه کنيم بايد بگوييم الان وضعيت بهتر شده است. سختي بازتوليد فرهنگي، به سختي‌هاي قبلي هم اضافه شده است. اگر بدبين نباشيم معيشت براي خانواده ايراني هميشه مسئله بوده است.

مصاديق مشکل شدن انتقال و بازتوليد فرهنگي چيست؟ اينکه خانواده نمي‌تواند هنجارهايش را به نسل بعد منتقل کند يعني چه؟

شايد در حوزه ارزش‌ها کمتر خود را نشان بدهد به اين دليل که ديرتر تغيير مي‌کند ولي عمق حوزه ارزش‌ها مهم است. مثلاً ارزشي که در بيست‌ يا پنجاه سال پيش مهم بوده به لحاظ نظري هنوز هم مهم است. اين معضل، زياد خود را نشان نمي‌دهد، مثل ارزش نيازهاي فردي و مهم‌شدن فرديت. اما در حوزه هنجارها و الگوهاي رفتاري به کرات اين معضل خود را نشان مي‌دهد. مثلاً‌ الگوهاي تعامل رفتاري زوجين با يکديگر و با ديگران، الگوهاي تعاملي فرزندان با والدين،‌ الگوهاي تعاملي خانواده کوچک‌تر با خانواده‌هاي گسترده‌تر.

در سختي تأمين معيشت براي خانواده ايراني شواهد زيادي مي‌توان آورد. مثلاً در سفرنامه‌ها مي‌توان ديد که زندگي ايرانيان در مقايسه با فرانسوي‌ها چقدر سخت‌تر بوده است يا مثلاً در قحطي 1320 به چه حيثي افتادند که کشورهاي ديگر به اين مشکلات دچار نشده‌اند. سوال من اين است که آيا بازتوليد فرهنگي در همان موقع براي جامعه و خانواده ما داراي دردسر و مشکلات بود؟ اين چگونه در تاريخ خود را منعکس مي‌کند که ما مي‌توانيم آن را ببينيم؟

امروزه تأمين حداقل مايحتاج ضروري براي حيات الان ساده‌تر شده است اما در بعد کيفي نمي‌توان گفت که سخت‌تر شده است يا راحت‌تر؛ اما چون اين هم به يک مفهوم فرهنگي برمي‌گردد نمي‌توان گفت که الان ساده‌تر شده است.

به هر جهت خانواده ايراني در ساحت فرهنگي در حال تغيير است اما مدل اين تغييرات در واقع به سمت پيوند با گفتمان مدرن پيش مي‌رود يا به سمت ترکيب بين گفتمان‌هاي مرجع حرکت مي‌کند؟ يعني آيا جامعه ايراني در حال غربي شدن است يا اينکه سنت‌ها و باورهاي قبلي را با تمدن و گفتمان مدرن تلفيق مي‌کند؟

وضع دشوارتر از اين است که هر يک از اين داوري‌ها صورت بگيرد. هر کدام از اين داوري‌ها با نديدن بخش‌هاي مهمي صورت مي‌گيرد. ما مي‌توانيم بگوييم، هر چه بيشتر شاهد نفوذ عناصر فرهنگي، فراتر از فرهنگ خود هستيم، ‌اما اگر از اين گزاره اين تصور پيش بيايد که ما به فرهنگ جهاني نزديک مي‌شويم نمي‌توان براي اين استنباط، مستندات تجربي لازم داشت.

يک نکته ديگر هم اين است که ما نمي‌توانيم پيش‌بيني کنيم که تمايزات فرهنگي ما از دست مي‌رود. شايد مجموعه اينها يک ترکيباتي از فرهنگ ايراني بوجود بياورد که اين ترکيب جديد تبديل به فرهنگ ايراني شود. ولي يک فرهنگ ايراني غير از فرهنگ ايراني صد سال پيش ولي در ارتباط با آن است. ما مي‌توانيم چند جريان را تشخيص بدهيم. يکي اينکه روند فردگرايي رو به گسترش است. يکي اينکه تنوع رو به گسترش است. سوم اينکه به نظر مي‌رسد که هنجارهاي حوزه جنسي و جنسيتي يکي از پرچالش‌ترين اين حوزه‌هاست.

تحولات فرهنگي در خانواده در حال اتفاق افتادن است. ما چگونه بايد اين را مديريت کنيم؟ سبک زندگي،‌ کليدواژه‌ايست که مي‌تواند تحولات فرهنگي در خانواده را توضيح دهد.

من گمان مي‌کنم که ما با مفهوم سبک زندگي بتوانيم به فهم جامعه ايراني کمک کنيم،‌ اين مفهوم هم وجوه عيني و هم وجوه ذهني را در بر دارد، به تنوع جامعه ايراني مي‌توانيم در قالب سبک زندگي نزديک شويم و به جاي عناصر ذات‌گرايانه از عناصر فرهنگي به درک رابطه‌اي از عناصر فرهنگي در زندگي برسيم و بتوانيم به اين فهم نزديک شويم که بالاخره در پيوند اين اجزاء زندگي چه اتفاقي افتاده است.

وقتي شما بحث سبک زندگي را براي تحولات فرهنگي بيان مي‌کنيد مي‌خواهيد بگوييد که سبک زندگي خانواده‌هاي ايراني تغيير کرده است؟

بخش‌هاي ديگري از اجزاء خانواده ايراني در تحقق سبک زندگي که مطلوب مي‌دانند دچار مشکل هستند. سبک زندگي که محقق مي‌کنند، با آن سبک زندگي‌اي که مطلوب مي‌دانند فاصله دارد و اين موضوع رضايت آنها از زندگي را پايين آورده است، سبک زندگي موجود مسائلي را ايجاد مي‌کند که در درون خود آن فرهنگ ضداخلاقي تعريف مي‌شود.

اگر با همين مفهوم بخواهيم شاخص‌هاي تغيير يافته فرهنگي در ايران را مثال بزنيم چه مثالي مي‌زنيد؟

يک عنصر اين است که در سبک زندگي جديد آرامش از بين رفته است. يک حوزه ديگر وجود دارد و آن هم اين است که معضل روابط جنسي وجود دارد، هم در خانواده و هم در سطح اجتماع و خيلي جدي‌تر از آن است که به آن توجه مي‌شود و راه حل خيلي سخت‌تر از آن است که فکر مي‌کنيم. شايد به عقيده بعضي، تجديد نظر راه حل باشد ولي ممکن است که اين قضيه کار را سخت‌تر کند. اين قضيه بسيار پيچيده‌تر است. گسترش تمايل به مصرف و مصرف‌گرايي يک تحول در سبک زندگي است. چربيدن وجوه مادي‌گرايانه و يا وجوه بيروني بر وجوه دروني چيزي است که در سطح زندگي ما اتفاق مي‌افتد. يعني کسب پرستيز به وسيله عناصر بيروني به جاي پاسخ‌دادن به معيارهاي دروني در حال برجسته‌تر شدن است. و تغييرات مهمي در حال رخ دادن است و در موارد متعدد هم جاي نگراني است. اين نگراني يک داوري ارزشي است.

آيا اين داوري ارزشي درست يا خير؟

اگر مفروض بگيريم که اين معيارهاي اخلاقي درست است، مي‌توان نتيجه گرفت که اين تحولات، اين معيارها را دچار اشکال مي‌کنند.

يعني کساني که نظريه سبک زندگي را پيشنهاد مي‌کنند، بازي‌دادن معيارهاي ارزشي را در تحليل‌هاي جامعه‌شناختي جايز مي‌دانند؟

جداي از نظر جامعه‌شناختي مي‌توان به لحاظ اجتماعي اين مسئله را جايز دانست و اين مفهوم را با برخي معيارهاي اخلاقي در ارتباط قرار داد و بررسي کرد. آيا فلان ارزش با فلان معيار اجتماعي هم‌خواني دارد يا خير. اگر با آنها در نظر گرفته شود، وضع دشوارتر خواهد شد. اما وقتي گفته مي‌شود تغييرات در جهت تضييع اين معيارها حرکت مي‌کنند بدان معنا نيست که به گذشته بازگرديم؛‌ شايد اتفاقاً تلاش براي مقاومت،‌ موضوع را تشديد هم بکند.

کساني که نظريه سبک زندگي را پيشنهاد کردند آيا در مقام اين بودند که بايد با اين تحولات همراهي کرد يا اعتقاد داشتند بايد در برابرشان مقاومت کرد؟ در برابر تحولات چه راه‌کاري بايد ارائه داد و يا اصلاً رسالت چيست؟

عموماً مي‌توان گفت دغدغه تحليلي برجسته‌تر از دغدغه توصيفي است و از لحاظ توصيه‌اي پررنگ‌تر به‌شمار مي‌آيد.

مفهوم «سبک زندگي» مي‌تواند مفهومي روشنگر باشد، اما شايد همه ابعاد آن را پوشش ندهد. بايد به موارد ديگري نيز اشاره کرد. کاهش رضايت‌مندي از ازدواج که ممکن است به طلاق بينجامد، کاهش اعتماد همسران به يکديگر، اختلافات فرهنگي ميان نسل پدر و مادر و فرزندان، سنگيني بيشتر بار اقتصادي که فرزندان به پدر و مادر تحميل مي‌کنند. پدر و مادربودن نسبت به گذشته پرهزينه‌تر و طولاني‌تر شده است اينها برخي تغييراتي است که مي‌توان مورد بررسي قرار داد. اما آيا کاهش رضايت‌مندي به تغيير در ابعاد مادي خانواده باز مي‌گردد يا تغيير در ابعاد ذهني آن؟

علت رضايت‌مندي بعد ذهني دارد اما متأثر از جرياناتي است که برخي ذهني و برخي هم غيرذهني هستند. گسترش فردگرايي موجب کاهش رضايت‌مندي شده اما گاهي ممکن است تنوع در عرصه مادي، رضايت‌مندي را تحت‌تأثير قرار دهد.

آيا به نظر شما رضايت‌مندي در خانواده ايراني لزوماً به دليل برخي مسائل بيرون از خانواده است؟ ممکن است در شرايط عادي زن و شوهر با هم تفاهم فرهنگي داشته باشند و از يک طبقه اقتصادي باشند و روابط زناشويي‌شان سالم و رضايت‌مندانه باشد، اما به دليل شرايط خاص، از جمله حس بي‌اعتمادي که منشأ بيروني دارد، رضايت‌مندي‌شان کاهش يافته باشد. صرف‌نظر از عوامل بيروني، چه عوامل دروني ممکن است کاهش ‌رضايت‌مندي در خانواده دامن بزنند؟

عوامل اجتماعي و رخدادهاي کلان بيش از عوامل دروني تأثير دارند. ذهنيت افراد در درون خانواده و بيرون خانواده با آنهاست، و اين امر، امکان ديگر بودگي است يعني منزلت اجتماعي ما پيش از اين ثابت بود،‌‌ اما امکان تجربه‌هاي متفاوت موجب شده مردان و زنان به فردگرايي سوق پيدا کنند که اين مسئله تا حدودي با خانواده تنازع دارد.

حوزه مصرف چه تأثيري بر حوزه خانواده دارد؟

حوزه مصرف در همه‌جا تنيده شده است. بخشي از رشد انسان فردگرا به دليل مصرف‌زدگي اوست. بسياري از ديگربودگي‌ها به دليل مصرف‌گرايي است. امروزه ميل زياد به مصرف در حال شکل‌گيري است، زيرا به لحاظ اقتصادي تأمين مصرف‌گرايي مشکل است و فشار ايجاد مي‌کند و در نهايت موجب کاهش رضايت‌مندي مي‌شود.

احتمالاً از نظر کارکرد تجربي، نسل‌هاي گذشته بيشتر از امروز از زندگي خانوادگي‌شان راضي بودند.

گاهي اوقات، علت کاهش رضايت‌مندي راضي نبودن از زندگي و شرايط درون خانواده نيست بلکه فرد به رفتار بيروني و اينکه مي‌خواهد همه چيز را خود داشته باشد، بستگي دارد به نظر مي‌رسد کاهش رضايت‌مندي، لزوماً منشأ درون خانوادگي ندارد. نظر شما کاهش رضايت معطوف به اين بحث است يا بحث اول؟

معطوف به بحث نخست است. وقتي ما تعدد گزينه را داريم، يا انتخاب نمي‌کنيم يا اگر انتخاب کنيم هميشه مردديم که انتخاب ما درست بوده يا نه و آيا اکنون نيز درست است؟ اين مسئله با امکان انتخاب نسبت دارد. بخشي از اين امکان انتخاب ذهني و بخشي عيني است. يعني هم به لحاظ عيني شکل گرفته است و هم به لحاظ ذهني. اين گشايش اضطراب و کاهش عدم رضايت‌مندي را به ارمغان مي‌آورد.

سؤال مصداقي‌تر آن است که وقتي از تغييرات خانواده سخن مي‌گوييم، نماد خانواده ايراني و سبک زندگي خانواده ايراني را در نظر داريم و منظور از خانواده ايراني، خانواده طبقه متوسط است و مي‌خواهيم بدانيم آيا در در آنجا تغييراتي اتقاق افتاده است؟

براي پاسخ‌دادن به اين سؤال بايد ماه‌ها و سال‌ها تحقيق کرد. به نظر مي‌رسد مي‌توان با توجه به بايدهاي زندگي ايراني، نمونه آرماني خانواده ايراني را ساخت. براي مثال علي‌القاعده اين خانواده روابط جنسي محدود به درون خانواده است. همه عناصر آن مانند پدر و مادر و فرزند را دارد، با اعضايي که جزء خانواده هستند، اما زير يک سقف زندگي نمي‌کنند، همراه است؛ با حرمت شناخته مي‌شود، حرمت آنها، تنها حرمت هنجاري نيست، بلکه وجه عيني نيز بازتاب مي‌يابد. مرسوم است نبايد با کفش وارد خانه شد زيرا فضايي مقدس دارد. بنابراين خانواده ايراني حدي از مستور بودن را دارد. آنچه خانواد‌گي است، براي بيرون‌ از خانواده نيست. ويژگي ديگر خانواده ايراني، مهم دانستن تحصيل و پيشرفت فرزند است و انتظار مي‌رود خانواده هر چه دارد براي فرزند بگذارد. اين ويژگي با بسياري از خانواده‌ها در کشورهاي ديگر تفاوت دارد.

اگر بخواهم خانواده متوسط ايراني را تصوير کنم و آن را نمونه آيديال اصلي لحاظ کنم، شاخص‌هايي از اين دست را خواهم شمرد: اين خانواده نسبت به گذشته بيشتر سفر مي‌رود، با رسانه تعريف مي‌شود، ديالوگ‌هاي اعضاي خانواده حول محور رسانه شکل مي‌گيرد، بازنمايي اجتماعي در حريم خانواده بازتاب داده مي‌شود و در معماري خانواده، تظاهرات از واقعيت‌هاي مالي و اقتصادي مهم‌تر است- به همين دليل تلاش مي‌شود چيدمان در معرض ديد و مرئي باشد. خانواده‌اي نيست که دنبال اسرار باشد، اگرچه هنوز هم مي‌خواهد اسرار را حفظ کند،‌ اما مناسک آن تغيير کرده است.

مي‌توان در مورد تک‌تک اين عناصر بحث کرد؛ اينها روابط بسيار پيچيده‌اي دارند. گاهي امتداد همان است و گاهي به شکلي عوض شده است و مي‌توان مورد به مورد درباره مصاديقش بحث کرد. اتفاقاً در خانواده‌هاي قديمي هم اتاقي بود که وسايل بهتري داشت و مخصوص پذيرايي بود. هميشه براي خانواده ايراني بسيار مهم بوده است که خوب به نظر برسد.

ميان با‌آبرو به نظر رسيدن و همه چيز را عيان کردن، تفاوت وجود دارد.

بله، درست است، اما در گذشته اين مسئله با مرزي جدا مي‌شد و امروز آن مرز بر هم خورده است.

در بحث رسانه، مسئله‌اي دو طرفه اتفاق افتاده است. حضور رسانه لزوماً خانواده ايراني را از بين نمي‌برد، بلکه اتفاقاً خانواده ايراني رسانه خود را شکل داده است. بيشتر فيلم‌هاي ايراني با اختلال ازدواج آغاز مي‌شود و در پايان فيلم، رابطه زوجين اصلاح مي‌شود. اين امر نشان مي‌دهد خانواده ايراني دغدغه خود را به رسانه تحميل کرده است. حتي در هنرهاي ديگر هم خانواده‌محوري مشاهده مي‌شود. ارزش‌هايي که هنر باز مي‌آفريند، در نهايت ارزش‌هايي است که خانواده ايراني آنها را مي‌پذيرد و اين امر لزوماً‌ به معناي تغيير خانواده نيست.

امروز کم‌کم به جايي مي‌رسيم که نمونه آرماني خانواده، تغييرات برجسته‌اي مي‌يابد. وجوهي را که برمي‌شمارم، مهم ندانيد، در حالي‌که مي‌توان از همين وجوه به عناصر مهمي رسيد که اهميتشان در آينده روشن خواهد شد.

به نظر مي‌رسد خانواده ايراني به شدت نگران هويت خود است. بخشي از اين نگراني به دليل کوچک شدن بعد خانوار است. هر قدر بعد خانوار کوچک‌تر مي‌شود از تداوم خود و فرهنگش نگران مي‌شود. براي مثال، سرمايه‌گذاري من براي فرزندم در مقايسه با نسل گذشته بسيار تفاوت دارد. حيات فرهنگي فرزند، امتداد حيات فرهنگي پدر و مادر اوست. امروز لذت‌طلب و معناگرا شده‌ايم. به نظر من به دليل کوچک‌تر شدن بعد خانواده و تمايل ماندن سرمايه در خانواده و اضطراب و نگراني، در آينده ازدواج‌هاي فاميلي افزايش خواهد يافت.

به نظر شما آيا مي‌توانيم به اين آيديال تايپ برسيم يا خير؟ بيشترين تحولات «سبک زندگي» به سمت نوعي سکولاريزم حرکت مي‌کند. يعني حتي نماز خواندن، حج رفتن، نذري دادن نيز عبادات خاصي شده‌اند.

نمونه آرماني را ما ارائه مي‌دهيم و مي‌توانيم بي‌نهايت نمونه آرماني بسازيم. معتقدم ارزش‌هاي بنيادي مطلوب همچنان تغيير نکرده است، اما ذهنيت خانواده ايراني و وضعيت عيني تغيير کرده است.

آيا برايند را در جهت تغيير مي‌بينيد يا خير؟ گاهي ممکن است بگوييد ارزش‌هاي بنيادي هنوز وجود دارند،؛ رفتارهاي انحرافي، هنوز ضد ارزش هستند، اما آيا جهت حاشيه‌ها و خرده‌فرهنگ‌هايي که امروز بسيار مطرودند با جهت تغييراتي که در خانواده اتفاق مي‌افتد، همساز است؟

اگر منظورتان اين است که آيا اينها با وضعيت عيني همساز هستند، پاسخ مثبت است. البته با روند تغييرات ذهني نيز همسازند، اما اگر منظورتان اين است که آيا اينها به تغييرات ارزش‌هاي بنيادين مي‌انجامند يا خير، بايد مورد بررسي قرار گيرد. کساني که در مورد تغييرات بحث کرده‌اند، گفته‌اند اگر تغييرات، تا حدي بيشتر رخ دهد، تغيير کيفي رخ داده است. به نظر من هنوز چنين تغييري اتفاق نيفتاده است. آينده را نيز نمي‌توانيم پيش‌بيني کنيم و پيش‌بيني ما بسيار دشوار و احتمالي‌ خواهد بود.

شايد هم سرانجام به تضعيف ارزش‌هاي بنيادين نينجامد؛ همچنان در وضعيت موجود، ارزش‌هاي بنيادين حتي در ميان کساني که اين‌گونه نيستند اما اين‌گونه بودن را مي‌پسندند، وجود دارد. يعني مطلوب ذهني‌ در ارزش‌هاي بنيادي است. شايد تغييراتي در هنجارها رخ داده باشد، براي مثال دست دادن مرد با زن در بعضي اقشار تغيير کرده است. منظورم هنجارها نيست، بلکه ارزش‌هاي بنيادين، مانند وفاداري، محدوديت روابط جنسي در دايره خانواده و‌ مطلوب‌بودن ايثار براي خانواده است.

مثال‌هاي شما با مثال‌هاي من تفاوت دارد. آنچه شما برمي‌شماريد، در جامعه سکولار نيز وجود دارد. اما برخي ارزش‌هاي حوزه خانواده، ارزش‌هايي انساني هستند.

آيا ارزش‌هاي بنياديني که ترسيم مي‌کنيد، بومي و مخصوص جامعه ايراني هستند؟

تبلور و ترکيب اين ارزش‌ها در خانواده ايراني برجسته است، اما اين‌گونه نيست که در جاهاي ديگر وجود نداشته باشند.

براي مثال قداست و آسماني بودن ازدواج در جامعه مدرن، ارزش نيست.

به نظر من، ازدواج به دليل کارکردي که دارد، براي جامعه مدرن نيز ارزش به‌شمار مي‌آيد.

ما قداست را به‌ گونه ديگري معنا مي‌کنيم. مسيحي‌ها معتقدند عقد زن و شوهر در آسمان بسته مي‌شود و به همين دليل کاتوليک‌ها طلاق را جايز نمي‌دانند و مي‌گويند در ارتباط مرد با زن، پس از طلاق شبهه زنا وجود دارد و به همين دليل، طلاق مطرود است. امروز اين معناي قداست،‌ در مسيحيت تغيير يافته است و در فرهنگ ما نيز در حال تغيير است. ارزش‌هاي بنياديني که معتقديد تغيير نمي‌کنند ارزش‌هاي بنيادين دنياي مدرن هستند؛ مانند تعهد،‌ وفاداري، مادري يا والدگري و حمايت‌گري که ارزش‌هاي انساني جامعه مدرن به‌شمار مي‌آيند. به‌علاوه اينها به «سبک زندگي» خانواده ايراني بازمي‌گردند.

غير از بحث فلسفي،‌ به لحاظ اجتماعي و فرهنگي نيز مي‌توان دريافت که چرا جامعه بايد همچنان اين ارزش‌ها را بازتوليد کند.

خانواده ايراني، در بازتوليد خود بسيار ايستادگي مي‌کند. يعني دائماً‌ ارزش‌هاي خود را بازسازي کرده، در برابر تغييرات مقاومت مي‌کند.

چرا خوش‌بين هستيد و معتقديد، تغييرات اصلي در مؤلفه‌هاي اصلي رخ نمي‌دهد؟ بر اساس چه ويژگي‌هايي، چنين اعتقادي داريد؟

معتقدم در حوزه ارزش‌ها و هنجارها تلاطم داريم, اما اين تلاطم در حوزه ارزش‌هاي بنيادين به چشم نمي‌خورد. امروز مؤلفه­هاي ارزش‌هاي بنيادين، همان‌هايي است که صد سال پيش وجود داشت.

مفهوم مادري ارزشي بنيادين است که امروز تغيير کرده است و اين تغيير را مي‌توان احساس کرد.

بايد ميان برخي مسائل تمايز قائل شد. وقتي از ارزش‌هاي بنيادين بحث مي‌شود، هر ارزشي مورد نظر نيست و هنجار نيز لحاظ نمي‌شود. اين امر تا حد بسياري به فرهنگ آرماني ناظر است تا فرهنگ جاري. نکته ديگر اينکه ممکن است برخي جهت‌هاي فرهنگي اتفاق بيفتد که براي حدود ده يا بيست سال، فضاي فرهنگي خاصي را با خود بياورد، اما اينکه چه ميزان از يک موج باقي مي‌ماند، اهميت دارد. براي مثال نگاه طبقاتي در دوره‌اي شکل گرفت، اما مي‌بينيم امروز اين موج خوابيده است. البته بايد ميان موج‌هاي ايدئولوژيک و موج‌هاي عيني تفکيک قائل شد. ما به لحاظ عيني تغيير بسياري کرده‌‌ايم و امکان بازگشت به گذشته نيز وجود ندارد.

اگر ديالکتيک ميان بعد مادي، بعد ذهني و بعد عيني حيات را بپذيريم، آينده پرمشکلي خواهيم داشت. از طرفي گفته مي‌شود بحث بر سر عينيت است. به شکل انضمامي درگيري‌هايي وجود دارد؛ براي مثال در افغانستان و شهر کابل، بيشتر عروسي‌ها، به‌صورت مختلط برگزار مي‌شود.

حريم، از ارزش‌هاي بنياديني است که امروز در حال به هم ريختن است. تنها ارزش‌هاي جامعه مدرن باقي مانده‌اند. نبايد اين ارزش‌ها را در خانواده ايراني با خانواده افغاني يکي بدانيم. بايد در خود بنيادين هم بحث کنيم. آيا بنيادين به معني جهان‌شمول ((universal است؟ يا به معناي آن است که آيا بنيادهاي انساني، ‌طبيعي هستند يا خير؟ امور جهان‌شمول عوض مي‌شوند، اين دغدغه ‌است که در صحبت‌هاي شما شواهدي را براي تعريفش پيدا نکردم. اين بنيادها يعني چه؟

اين ارزش‌ها براي انسان مدرن نيز از بين نرفته است.

براي مثال وفاداري در روابط زناشويي در فرهنگ‌ها، سنت الهي و ارزش است. خيانت مرد به همسرش مصداق حق‌الله است، اکنون آن را حق‌الناس مي‌دانند. چيزهايي که امروز براي ما ارزش است،‌ قراردادي و شخصي شده است. ديگر مسئله الوهيت، قانون و تعهدات اخلاقي مطرح نيست.

شکل پيوند ارزش‌هاي بنيادين اخلاقي خانواده با ارزش‌هاي حوزه دين متفاوت شده است، اما در ارزش‌هاي بنيادين حوزه دين در خانواده تغيير اساسي رخ نداده است و به نظر من همچنان اين ارزش‌ها مهم هستند و به ادامه حضور اين ارزش‌ها خوش‌بينم. اما به وضعيت پرتناقض‌تر خوش‌بين نيستم، زيرا وضعيت عيني با شدت‌ به سمتي مي‌رود که چنين فضايي را نمي‌طلبد.

اطلاعات خانواده ايراني را به لحاظ عيني برشمرديد. رفتارهاي اجتماعي خانواده با نظر فرزندان شکل مي‌گيرد؛ لطفاً جنبه‌هايي که براي خانواده ابتلا و دردسر است و جنبه‌هايي که ابتلا نيست، بلکه نحوه تمايز رفتاري است و مسائلي از اين دست را برشماريد.

يکي از اين مسائل حوزه مسائل جنسي است؛ به نظر مي‌رسد در اين حوزه مشکل زياد است و در آينده هم مشکلات بيشتر خواهد شد. وضعيت موجود به سمتي مي‌رود که تخلف از اخلاق رخ مي‌دهد. برخي اخلاق متفاوتي تعريف کرده‌‌اند. به نظر مي‌رسد در اين‌ ميان اتفاقات زيادي رخ داده است.

يکي از کارکردهاي نهاد خانواده آن است که ميان اين وضعيت زيستي و ديگر امور پيوند برقرار مي‌شود؛ يعني اين نياز زيستي را به نياز جامعه براي تداوم وصل مي‌کند و آن را در چهارچوبي قرار مي‌دهد که جامعه کارکرد خود را نيز انجام مي‌دهد. يعني جامعه به لحاظ جمعيتي نسل خود را حفظ مي‌کند و آن را به شکلي درون خود قرار مي‌دهد تا مايه قوتي براي شکل‌گيري جمعي به نام خانواده باشد و اين امر اتفاقاً نه تنها موجب تضعيف فرهنگي نمي‌شود، بلکه فرهنگ خانواده را بازتوليد مي‌کند. اما به نظر مي‌رسد اين حالت در ايران دچار مشکل شده است. يعني بيشتر بايد در اين زمينه تعمق کرد. البته تعمق نيز زياد شده است، اما راه‌حل‌ها نه به لحاظ نظري و نه به لحاظ عملي پاسخگو نيستند.

يک راه آن است که همچنان بر راه‌حل‌‌هاي قبلي تأکيد کنيم. اتفاقاً بخش‌هايي از آنچه پيش‌تر گفته شد، سنتي و بخش‌هايي از آن مدرن بوده است. اين بخش وضعيت را سامان نداده است.

يک راه هم اين است که بايد از راه جديد وارد شويم و بازتر فکر کنيم. در بخش‌هاي کوچکي که اخلاق جديد خود را محق کرده است، مي‌بينيم اين اخلاق‌ نيز نتوانسته است مشکل را به شکلي هنجارمند حل کند. نگاه باز و ليبرال نتوانست راه‌گشا باشد. بيشتر گفتن نيز براي دروني شدن مسئله راه‌حل درستي نبوده است. بايد بيشتر به اين معضل بپردازيم.

شما در صحبت‌هاي قبلي به گسترش فردگرايي و لذت‌طلبي و تأثير آن بر خانواده اشاره کرديد. شما خانواده را موجودي شعورمند در نظر مي‌گيريد که قرار است برخي امور را تعديل کند، کارکرد خود را بازتوليد نمايد و نگران هويت خود باشد. اين هويت شعورمند را براي خانواده از چه جهت در نظر مي‌گيريد؟ آيا اين هويت، هويتي فرهنگي است يا تکرار، موجب شکل‌گيري اين هويت شده است؟ به نظر من به عنوان بيننده و نه متخصص، خانواده چنين مسئوليتي را براي خود در نظر نمي‌گيرد. نمي‌توانم درک کنم از کجا مي‌توان اين حيثيت شعورمند را فهميد و خانواده چگونه به آن دست يافته است؟

لزوماً منظور از شعورمندي، تأمل خودآگاه نيست، بلکه تأمل در مورد مسائلي است که در موقعيت‌هاي روزمره با آنها روبه‌رو مي‌شود. در اين تأمل مي‌کند که موقعيت جديد تا چه ميزان با ارزش‌هاي بنيادين او هماهنگي دارد. ممکن است که اين تأمل در حوزه يک خانواده خودآگاه‌تر از خانواده‌اي ديگر باشد، اما مجموع خانواده مي‌خواهد به تداوم خود کمک کند و در عين حال بتواند مسئوليت‌هاي متفاوت خود را انجام دهد.

آيا اينکه خانواده را در مسيري دانستيد که خود را در حال بازتوليد کردن مي­داند،‌ نتيجه القائات است؟ زيرا اگر در اثر القائات باشد، اکنون نيز تحت تأثير فردگرايي و لذت‌طلبي در مسير ديگري خواهد افتاد؟

فردگرايي ارزشي جمعي و اجتماعي است که منتقل مي‌شود. در فرهنگ‌هايي مانند آمريکا که فردگرايي براي آنها مهم است، اين مسئله به‌صورت بازتوليد جمعي صورت مي‌گيرد، زيرا هرچند فردگرايي با خودخواهي هم‌پوشاني‌هايي دارد، اما خودخواهي نيست و آثار فردگرايي نيز بر آن مترتب است. براي مثال قهرمان فيلم امريکايي سوپراستار است که مي‌تواند حتي به تنهايي مشکلي بزرگ براي يک کشور را حل کند. بازتوليد به اين معنا نيست که براي آن بايد کار خاصي انجام داد. سطوح مختلف آگاهي با هم درگير هستند. يک سطح، خودآگاهي است و سطح ديگر منطق عملي و فراست است؛ انساني که در يک محيط فرهنگي بزرگ مي‌شود و خود‌به‌خود اين ويژگي را دارد، بي‌آنکه لزوماً به معناي فلسفي و يا کارکرد جامعه‌شناختي، به موقعيتي خاص وقوف داشته باشد.

در مسير فاصله‌گرفتن از برخي ارزش‌هاي بنيادين، مانند سلامت جنسي و محدود بودن روابط جنسي به داخل خانواده هستيم، اما کسي نمي‌تواند جلوي اين اتفاقات را بگيرد؛ چرا چنين مشکلاتي براي خانواده رخ مي‌دهد؟

اين مسئله بايد در چند حوزه دنبال شود؛ يکي اينکه ما به لحاظ تجربه علمي و ساختارهاي اجتماعي، بسيار متحول شده‌ايم و چه بپسنديم و چه نپسنديم، تجربه جديد زندگي شهري صنعتي مدرن، اتفاق افتاده است. تعارضاتي بروز کرده است که حل‌کردن آنها آسان نيست. اين تعارضات در وضعيت عيني همه ما وجود دارد، يعني همه ما در اين وضعيت بزرگ مي‌شويم. بعد ديگر مشکل، آن است که همگرايي نهادي ميان ما کاهش يافته است؛ يعني نهاد اقتصاد وظيفه‌اش را برابر نهاد خانواده انجام نمي‌دهد و همين طور نهادهاي ديگر. گاهي نهاد سياست، وقتي مي‌خواهد وظيفه‌اش را انجام دهد، گمان مي‌کند بايد آيين‌نامه براي خانواده بنويسد و اوامر و نواهي را زياد کند، اما به نظر من، اين فرد و آن فرد و اين خانواده و آن خانواده مطرح نيست. در بحث نهادي، نهاد خانواده پايبندي‌اش به ارزش‌هاي ايراني بسيار بيشتر از نهاد سياست بوده است. بنابراين نهاد سياست نبايد احساس کند بايد به نهاد خانواده درس بدهد،‌ بلکه بايد تسهيل‌گر نهاد خانواده باشد. نهاد خانواده هنوز توانايي‌هاي بازتوليد فرهنگي را دارد. منظور از بازتوليد فرهنگي آن نيست که ما به همان شکلي که در گذشته بوديم، دوباره خود را توليد کنيم. منظور آن است که در منطق گذشته پويا باشيم و بريدگي و انقطاع فرهنگي رخ ندهد. ممکن است سنت را بازآفريني کنيم. نهادهاي ديگر بايد وظيفه خود را در برابر خانواده بشناسند. نهاد اقتصاد بايد به شکل جدي‌تر به ايجاد شغل براي خانواده بينديشد. نهاد آموزش و پرروش بايد بداند چگونه در خدمت خانواده باشد نه آنکه خانواده را در خدمت بگيرد. البته برخي محدوديت‌ها وجود دارد، اما اين امر، توجيه‌ نمي‌کند که نهاد آموزش و پرورش در خدمت خانواده نباشد. گاهي خدمت اين نهاد تنها به نگهداشتن فرزند بيرون از خانه محدود شده است و موجب فرهيختگي فرزند نمي‌شود. لازم است تا حدودي هم وضعيت عيني و هم روابط ميان نهادها را در نظر گرفت.

آيا به نظر شما با وجود تغييراتي که در خانواده اتفاق افتاده؛ خانواده به همين شکل باقي خواهد ماند؟

خير؛ تغييرات بسيار زياد هستند، اما تغييرات به سمتي نمي‌رود که دقيقاً‌ بتوان گفت به چه شکل خواهد بود. يعني ما از صورت نسبتاً تصويب شده، به صورتي که تصويب نشده است گذر نمي‌کنيم. ما از صورت تصويب شده، به طرف مجموعه صورت‌هاي ناهمساز حرکت مي‌کنيم که تمايزهايي بنيادي به همراه دارد.

يعني شکل‌هاي جديد خانواده بازتوليد نمي‌شود، اما ممکن است نمونه‌هايي را از آن شاهد باشيم.

بله، اما نمونه‌هايي چندان همسازي نخواهيم داشت؛ يعني وضعيت، ساده و سرراست نخواهد بود.

اگر اين روند همين‌گونه ادامه يابد و براي همکاري نهادهايي که وظايف خانواده را از او گرفته‌اند و کمکي به آن نمي‌کنند، چاره‌اي نينديشيم، تصوير روشني از خانواده‌هاي نسل‌هاي بعدي نخواهيم داشت و بنابراين نمي‌توانيم براي مثال، اوضاع و احوال را پيش‌بيني کنيم يا در جهت تسهيل آن و سياست‌گذاري حرکت کنيم.

مي‌توان وضعيتي پرتنش را پيش‌بيني کرد، اما اين امر بدان معنا نيست که خانواده ايراني نتواند در وضعيت پرتنش به سربرد. يکي از بازيگران عمده اين ارزش‌ها خانواده ايراني خواهد بود و خانواده ايراني همچنان نيروي فرهنگي و اجتماعي مهمي به‌شمار خواهد آمد.

آيا شما نام خانواده ايراني را به مختصات خاصي اطلاق مي‌کنيد يا مي‌توان در جاي ديگر نيز اين خانواده را بر اساس پيشينه فرهنگي يافت؟

بله، خانواده ايراني بر اساس مجموعه ارزش‌هاي بنيادين و برخي تجارب تاريخي که داشتيم، شکل يافته است. البته به صورت دقيق نمي‌توان مشخص کرد، اما برخي ويژگي‌هايش را مي‌توان برشمرد. به نظر مي‌رسد اين ويژگي‌ها را برخي اقشار ادامه خواهند داد. اگرچه ممکن است با شکل جديد خانواده مشکل داشته باشند، اما اين‌گونه نخواهد بود که به‌ راحتي خود را از اين فضاي فرهنگي کنار بکشند، بلکه همچنان بازيگري مهم خواهند بود، مقاومت خواهند کرد و با شرايط جديد خود را تطبيق خواهند داد و البته ويژگي‌هاي خود را با تغييراتي حفظ خواهند کرد.

براي خروج از وضعيت پرتنشي که خانواده ايراني با آن درگير خواهد شد و براي همکاري نهادها و ارتباط متقابلي که بايد ميان نهادهاي ديگر و خانواده رخ دهد، چه شرايطي بايد مهيا شود؟

همکاري نهادها عنواني کلي است که بسياري از راه‌کارها را شامل مي‌شود؛ حوزه ديگري که بايد به آن فکر کرد و البته پاسخ‌هاي ساده‌تر داد آن است که بايد در حوزه پاسخگويي به نيازهاي جنسي بيشتر کار شود. مجموعه تمايلات جنسي که جامعه ايجاد مي‌کند (زيرا هرچند تمايلات جنسي بعد زيستي دارد، اما بر اثر يک کار فرهنگي در اجتماع رخ داده است) اين تمايلات، مسئله‌اي زيستي- فرهنگي است. بايد براي اين تمايلات چاره‌اي انديشيد. تاکنون راه‌کارهاي موفقي ارائه نشده است. آزادسازي، راه‌حل خوبي نيست، يعني قشرهايي از جامعه‌اي که اين روش را اجرا کردند، به نتيجه نرسيدند. بايد به لحاظ فقهي، روان­شناختي و جامعه‌شناختي به اين مسئله پرداخته شود. نهاد دين بايد ابتدا بزرگي اين مسئله را درک کند و سپس آن را تبيين نمايد.

يعني همان‌گونه که اين مشکل به صورت سيستمي پديد آمده است، راه‌حل مشکل نيز بايد به صورت سيستمي ارائه شود. در واقع خانواده نمي‌تواند به تنهايي از عهده اين مهم برآيد و نهادهاي ديگر نيز بدون اينکه خانواده را درگير موضوع کنند نمي‌توانند مشکل را حل کنند.

بله؛ زيرا فرآيندهاي اجتماعي آن را شکل داده‌اند، براي رفع مشکل نيز بايد به فرآيندهاي اجتماعي توجه داشت.